

دگردیسی اسطوره‌ها در سروده‌های بدر شاکر السیاب

معصومه مهدوی* - دکتر سیدبابک فرزانه** - دکتر لیلا قاسمی حاجی‌آبادی***

دانشجوی زبان و ادبیات عرب دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم تحقیقات - استاد زبان و ادبیات عرب دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم تحقیقات - استادیار زبان و ادبیات عرب دانشگاه آزاد اسلامی واحد گرمسار

چکیده

باززایی، بازآفرینی و دگردیسی اسطوره، از شیوه‌های استفاده‌ی شاعران معاصر از اسطوره است؛ بدین معنا که شاعران، متناسب با مقتضیات زمانه و مضامین مد نظر خویش، به تغییر در جزء یا اجزایی از یک اسطوره و دخل و تصرف در آن می‌پردازند. پژوهش حاضر با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی، ضمن نشان دادن اسطوره‌های دگردیسی شده و شیوه‌های این دگردیسی در اشعار سیاب، به بررسی زمینه‌ها و اهدافی می‌پردازد که موجب دگرگونی اسطوره‌ها در سروده‌های این شاعر شده‌اند. با توجه به پیشگامی سیاب در شعر آزاد عرب و بهره‌گیری فراوان او از اسطوره‌ها، این بررسی می‌تواند علاوه بر نمایاندن جنبه‌های جدیدی از رویکرد شاعری سیاب، بخش مهمی از شیوه‌ها و دلایل دگردیسی اسطوره‌ها را در شعر معاصر عرب نشان دهد. نتایج این پژوهش دخل و تصرف سیاب در اسطوره‌ها، انواع گوناگون اسطوره‌ها، اعم از ملی، یونانی و دینی بودن آن‌ها را نشان می‌دهد؛ همچنین افزودن عناصری به اصل اسطوره، تغییر ماهیت و کارکرد شخصیت‌های اسطوره‌ای و نیز تغییر در اجزای مختلف اسطوره به‌ویژه در پایان‌بندی آن، از عمده‌ترین شیوه‌های دگردیسی اسطوره‌ها در سروده‌های سیاب است. انطباق هرچه بیشتر اسطوره‌ها با وضعیت عصر حاضر، اندیشه‌ها و اغراض شاعر و نیازهای سیاسی - اجتماعی را نیز باید از مهم‌ترین اهداف سیاب در دگردیسی اسطوره‌ها دانست.

کلیدواژه‌ها: سیاب، اسطوره، دگردیسی، بازآفرینی تلفیقی، مضامین سیاسی - اجتماعی.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۷/۱۰/۲۶

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۸/۰۳/۲۰

*Email: m57.mahdavi@yahoo.com

**Email: courses.drf@gmail.com (نویسنده مسئول)

***Email: leila03ghasemi@yahoo.com

مقدمه

اسطوره‌اندیشی و اسطوره‌پردازی از رویکردهای مهم و انقلابی در شعر معاصر عرب است. تقلید از شعر غربی، آگاهی از تحقیق جیمز فریزر^۱ در باب اسطوره (شاخه زرین) و پژوهش‌های فروید و یونگ درباره تأثیر اسطوره بر ناخودآگاه انسان و نیز جاذبه اسطوره و بُعد هنری آن، از عمده‌ترین دلایل توجه شاعران معاصر عرب به اسطوره بوده است. (عبّاس ۱۹۷۸: ۱۲۹) به همین سبب، اسطوره‌های مختلف یونانی، بابلی، فینیقی، مصری، مسیحی و حتی جاهلی مورد توجه شاعران معاصر عرب قرار گرفتند.

نقل و بازنویسی اساطیر کهن‌گونه‌ای از کاربرد اسطوره در شعر است که در اشعار نسل اوّل از شاعران اسطوره‌گرای معاصر عرب نظیر عبّاس محمود عقاد (۱۸۸۹-۱۹۶۴م)، الیاس ابوشبکه (۱۹۰۳-۱۹۴۷م) و سعید عقل (۱۹۱۲-۲۰۱۴م)، مشاهده می‌شود در حالی که فاقد جنبه هنری است. (حلاوی ۱۹۹۴: ۳۰) اما نسل بعدی شاعران اسطوره‌گرای عرب نظیر سیّاب (۱۹۲۶-۱۹۶۴م)، خلیل حاوی (۱۹۱۹-۱۹۸۲م)، بیاتی (۱۹۲۶-۱۹۹۹م) و ادونیس (۱۹۳۰م) از اسطوره به عنوان رمز استفاده و بین واقعیت احساسی خاص خود (تجربه‌های فردی) و واقعیت اسطوره‌ای عام، رابطه برقرار کرده‌اند (اسماعیل، بی تا: ۲۱۵) و اسطوره را هنرمندانه برای بیان اوضاع انسان معاصر عربی به کار گرفتند. تا جایی که می‌توان گفت کاربرد اسطوره به عنوان رمز در شعر معاصر عرب، تا حدّ زیادی نتیجه قیام علیه واقعیت فاسد و آرزوی رهایی بوده است. (جبرشعث ۲۰۰۲: ۳۶۴)

سیّاب از پیشگامان نسل دوم شاعران اسطوره‌گرای معاصر عرب است؛ وی خود را اوّلین شاعر معاصر عربی می‌داند که «کاربرد اساطیر را در شعر آغاز کرده

1. James George Frazer

س ۱۵ - ش ۵۵ - تابستان ۹۸ - دگردیسی اسطوره‌ها در سروده‌های بدر شاکر السیاب / ۱۹۷

تا از آن به عنوان رمز استفاده کند.» (رجایی ۱۳۸۱: ۸۵) به باور او، شاعر از آن جهت به اسطوره روی می‌آورد که در دوره معاصر، ارزش‌های شعری بر سروده‌ها حاکم نیستند. بر این اساس، شاعر می‌کوشد با استفاده نمادین از اسطوره‌ها، «از رهگذر آن‌ها عوالمی بیافریند که با منطق سرمایه و زر بتواند درگیری نشان دهد.» (شفیعی کدکنی ۱۳۸۰: ۱۷۱-۱۷۲) بنابراین، استفاده سیاب از آثار اسطوره‌ای صرفاً به دلیل پیروی از سنت‌های غربی یا آشنایی او با ادبیات انگلیسی نیست، بلکه برای تبیین شرایط سیاسی و اجتماعی بوده است. (نیمنه و القیسی ۲۰۱۵: ۱۸۶) به همین جهت، سیاب گاه به دخل و تصرف در اسطوره‌ها می‌پرداخته و شیوه‌ای هنرمندانه از اسطوره‌پردازی را در پیش چشم مخاطب قرار می‌داده است. از این رو، پژوهش حاضر که واحد تحلیل آن، اشعار سیاب است، می‌کوشد به سؤالات زیر پاسخ دهد:

۱- کدام دسته از اسطوره‌ها، بیشتر در اشعار سیاب مشمول تغییر و دگرگونی شده‌اند؟

۲- عمده‌ترین اهداف سیاب از دگردیسی اسطوره‌ها چیست؟

۳- شیوه‌های تغییر و دگرگونی اسطوره‌ها در اشعار سیاب چگونه است؟^(۱)

پیشینه پژوهش

تا کنون پژوهشی مستقل و جامع در زمینه بررسی شیوه‌ها، اهداف و انگیزه‌های دخل و تصرف شاعران معاصر عرب - از جمله سیاب - در اسطوره‌ها صورت نگرفته و آنچه در برخی پژوهش‌ها آمده، اشارات بسیار مختصر و پراکنده‌ای است؛ به عنوان نمونه احسان عباس در *اتجاهات الشعر العربی المعاصر* ضمن تشریح مهم‌ترین دلالت‌های اسطوره در شعر معاصر عرب، اشاره‌ای بسیار کوتاه

به تغییر کارکرد العازر در شعر خلیل حاوی می‌کند. (عبّاس ۱۹۷۸: ۱۳۱) عبّاس عرب نیز در ادونیس در عرصه شعر و نقد معاصر عرب اشاراتی به تغییر برخی اسطوره‌ها نظیر اسطوره اوزیرس توسط ادونیس دارد. (عرب ۱۳۸۳: ۵۷)

موسی اسوار در *از سرود باران تا مزامیر گل سرخ* به دگرگونی مفهوم اسطوره سیزیف^۱ در شعر برخی شاعران اشاره کرده است. (اسوار ۱۳۹۱: ۱۱۵) نجمه رجایی در *اسطوره‌های رهایی* به تغییر مفاهیم اصلی اسطوره برای تصویر عمق تراژدی انسان معاصر در شعر «مدینه السندباد» سیّاب پرداخته، (رجایی ۱۳۸۱: ۱۱۹) و نیز صفایی و قاسمی (۱۳۹۴)، در مقاله «تحلیل تطبیقی شعر مرد مصلوب احمد شاملو و المسیح بعد الصّلب بدر شاکر السیّاب» به دخل و تصرف این دو شاعر در اسطوره مسیح پرداخته است، از دیگر اشارات مختصر موجود در این زمینه است.

دگردیسی اسطوره‌ها

شاعران معاصر عرب، گاه اسطوره‌ها را بدون هیچ دخل و تصرفی برای بیان مضامین و اندیشه‌های خود به کار می‌گیرند و عین اسطوره را در شعر خود باززایی می‌کنند؛ در حقیقت، «راز بقای این گونه اسطوره‌ها در عصر کنونی، قدرت انطباق‌پذیری آن‌ها با شرایط اجتماعی و سیاسی این عصر» (حسن‌پور و اسماعیلی ۱۳۸۸: ۹۰) یا عدم نیاز شاعر به دخل و تصرف در آن‌هاست.

اما نوع دوم استفاده شاعران معاصر از اسطوره که جنبه هنری بیشتری دارد، بازآفرینی اسطوره‌ها با تغییر شکل و به تعبیری دگردیسی آن‌هاست. بر این اساس، شاعران معاصر گاه به فراخور قدرت ادبی و دستمایه‌های علمی و هنری خویش و برای انطباق بیشتر اسطوره با مقتضیات زمان، نیازهای سیاسی - اجتماعی و

1. Sisyphé

س ۱۵ - ش ۵۵ - تابستان ۹۸ - دگردیسی اسطوره‌ها در سروده‌های بدر شاکر السیاب / ۱۹۹

اندیشه‌ها و اغراض خود، به شیوه‌های گوناگون دست به آشنایی‌زدایی و تغییر در اصل اسطوره می‌زنند. بنابراین، دگردیسی اسطوره‌ها در شعر معاصر عرب، ارتباطی عینی با تفکر و نگرش سیاسی - اجتماعی شاعر دارد. معمول‌ترین شیوه‌های دگردیسی اسطوره‌ها نیز عبارتند از:

۱. وارونه‌سازی موضع و کارکرد شخصیت‌های اساطیری: برای نمونه، در شعر امل دنقل (۱۹۴۰-۱۹۸۳م)، پسر نوح نه به عنوان فردی گناهکار بلکه در نقش و کارکردی کاملاً وارونه به عنوان شخصیتی مثبت و نماد وطن‌دوستان ظاهر می‌شود. (ر.ک. دنقل ۱۹۸۷: ۳۹۶-۳۹۳)

۲. افزودن عناصری به اصل اسطوره: برای مثال، سیاب در شعر «المسیح بعد الصلب» عناصری را به ماجرای مصلوب شدن مسیح می‌افزاید که در اصل اسطوره وجود ندارد و کاملاً ساخته ذهن شاعرانه اوست. (ر.ک. السیاب ۲۰۰۵، ج ۲: ۱۱۰-۱۰۶)

۳. تغییر در اجزای مختلف اسطوره به‌ویژه در پایان‌بندی آنکه غالباً به وارونه‌سازی درون‌مایه اصلی اسطوره (خوشایند ↔ ناخوشایند) منجر می‌شود؛ مانند تغییر در پایان‌بندی اسطوره سیزیف و سرنوشت او در شعر شاعرانی چون امل دنقل (۱۹۸۷: ۱۱۱)، عبدالعزیز المقالح (۱۹۸۳: ۲۸۹) و سیاب (۲۰۰۵، ج ۲: ۵۸) که در بخش بعدی بدان خواهیم پرداخت.

۴. بازآفرینی تلفیقی اسطوره: در این شیوه، شاعر، بخش یا بخش‌هایی از دو اسطوره کاملاً متفاوت و جدا را هنرمندانه با یکدیگر درمی‌آمیزد؛ چنان‌که گویی همه اجزای یک اسطوره هستند. این شیوه غالباً با دیگر شیوه‌های دگردیسی نیز همراه است و جنبه هنری بیشتری به خود می‌گیرد. بازآفرینی تلفیقی اسطوره بر اساس آشکار یا پنهان بودن حضور عناصر اسطوره‌ای در شعر، به دو روش آشکار و پنهان می‌تواند باشد؛ برای نمونه، سیاب در شعر «سربروس فی بابل»، عناصر و

اجزای آشکاری از دو اسطوره تموز^۱ و سربروس^۲ را با یکدیگر درمی‌آمیزد. (ر.ک. سیاب ۲۰۰۵، ج ۲: ۱۲۷-۱۲۵) اما در شعر «رحل النهار» عناصر آشکاری از اسطوره سندباد را با عناصر پنهانی از اسطوره اودیسه تلفیق می‌کند. (ر.ک. همان، ج ۲: ۲۸۶-۲۸۴)

تحلیل دگردیسی اسطوره‌ها در اشعار سیاب

پیشگامی سیاب در به کارگیری اسطوره‌ها از یک سو و حضور اسطوره‌های دگردیسی شده در اشعار او از سوی دیگر، ما را به این واقعیت رهنمون می‌سازد که وی را باید از پیشگامان اعمال دگردیسی اسطوره‌ها در شعر معاصر عرب دانست؛ شیوه‌ای که بر شاعران معاصر سیاب و نیز شاعران پس از او اثر گذار بوده است. در این بخش برای ارزیابی دقیق‌تر، برجسته‌ترین اسطوره‌هایی که در اشعار سیاب مشمول دگردیسی شده‌اند، در ذیل چند مدخل جداگانه بررسی و در ضمن آن، شیوه‌ها و اهداف این دگردیسی‌ها تحلیل خواهند شد.

اسطوره سیزیف (و اطلس)

سیزیف از شخصیت‌های اساطیری یونان باستان و نمادی از نیرنگ‌بازترین و نادرست‌ترین افراد بشر است که به سبب آشکار کردن راز زئوس، خدای خدایان، دچار قهر او گشت و با صاعقه وی کشته شد. زئوس^۳ برای عذاب سیزیف در آن دنیا او را واداشت که پیوسته تخته سنگ عظیمی را در دامنه‌ای از پایین به بالا

1. Tammuz
3. Zeus

2. Cerberus

س ۱۵ - ش ۵۵ - تابستان ۹۸ - دگردیسی اسطوره‌ها در سروده‌های بدر شاکر السیاب / ۲۰۱

بغل‌تاند. تخته سنگ مزبور پس از آنکه با زحمت زیاد به قلّه می‌رسد، مجدداً به پایین می‌گلتد و سیزیف مجبور است کار خود را به عنوان عذابی ابدی تکرار کند. (گريمال ۱۳۷۸، ج ۲: ۸۳۶-۸۳۵)

از این اسطوره که در اصل، بن‌مایه آن مفهوم فلسفی پوچی و ناامیدی و نیز سمبلی از کارهای تکراری و بیهوده است، در شعر معاصر عرب همانند بسیاری از اسطوره‌های دیگر، قرائتی سیاسی - اجتماعی ارائه شد و با هدف دلالت بر درد و رنج ملت عرب و نیز مبارزه مردم (اسوار ۱۳۹۱: ۱۱۵)، بازآفرینی گردید.

بهره‌گیری از اسطوره سیزیف در شعر معاصر عرب مشمول دو دگردیسی عمده شده است؛ نخست آنکه ماهیت اساطیری سیزیف و قطب تاریک شخصیت او؛ یعنی نیرنگ‌بازی و نادروستی، فراموش شده و سیزیف به عنوان شخصیتی مثبت، عموماً به عنوان نماد درد و رنج (ر.ک. عبّاس ۱۹۷۸: ۱۳۱) و مبارزه و مظهری از پایداری و خستگی‌ناپذیری انسان معاصر برای دستیابی به آرمان‌های سیاسی - اجتماعی‌اش در نظر گرفته شده است. اما نوع دوم دگردیسی اسطوره سیزیف که با نوع اول پیوند خورده است و در اشعار شاعران معدودی چون سیاب دیده می‌شود، دخل و تصرف در پایان‌بندی اصل اسطوره است؛ بدین معنا که سیزیف در نهایت از عذاب حمل سنگ رهایی می‌یابد.

سیاب در شعر «رسالة من مقبرة» که آن را برای مبارزان و استقلال‌طلبان الجزایری سروده، ابتدا در بخش‌های میانی شعر، از زبان جاسوسان (عمّال استعمار)، اجبار مسیح برای حمل صلیب خود به سوی تپه جلجتا^۱ را با اجبار سیزیف برای حمل صخره به سوی کوه، موازی‌سازی می‌کند و از تلاش دشمنان برای القای یأس به این دو شخصیت (نمادی از روشنگران و مبارزان) سخن می‌گوید. (ر.ک. السیاب ۲۰۰۵، ج ۲: ۵۷) سپس در پایان شعر برای تزریق امیدواری به

مخاطبان و برانگیختن مردم به مبارزه و جنبش، ضمن وعده دادن نزدیکی رستاخیز، نشان می‌دهد که سیزیف (به عنوان نمادی از مبارزان الجزایری) بار روزگاران (نمادی از ظلم و ستم) را به کناری می‌افکند و به استقبال خورشید که نمادی از روشنایی و امید و حیات است، می‌رود:

«بُشْرَاکَ یَا أَحْدَاثُ، حَانَ النَّشُورُ! / بُشْرَاکَ... فِی "وَهْرَانَ" أَصْدَاءُ صُور. / سِیْزِیْفُ
أَلْقَى عَنهُ عَبَّ الدُّهُورِ / وَاسْتَقْبَلَ الشَّمْسَ عَلَی "الْاِطْلَسَ" / آه لَوَهْرَانَ الَّتِی لَا تَتُّور!»
(السیاب ۲۰۰۵، ج ۲: ۵۸)

(ای گورها، بر شما مژده باد، رستاخیز نزدیک است / بر شما مژده باد... در وهران^(۲) پژواک‌های شیپور (صور اسرافیل) است. / سیزیف بار روزگاران را از خود به دور انداخت / و بر کوه‌های اطلس به استقبال خورشید رفت! / آه از وهرانی که بر نمی‌خیزد!)

هم‌نشینی کلمات «النُّشُور»، «أَصْدَاءُ صُور»، «سیزیف» و عبارت «استَقْبَلَ الشَّمْسَ» بیانگر آن است که به زعم شاعر، سیزیف نه تنها از عذاب خود رهایی می‌یابد، بلکه از عالم مردگان که عالم تیرگی است نیز رهایی یافته و به عالم روشنایی و حیات گام نهاده است. بنابراین، می‌توان گفت سیاب برخلاف سنت رایج در شعر معاصر عرب، سیزیف را به عنوان نمادی از رستاخیز نیز مدّ نظر داشته و شاید به همین سبب در بخش‌های میانی شعر، سیزیف و مسیح (نماد رستاخیز) موازی‌سازی شده‌اند.

نکته مهمّ دیگر در این شعر، وجود شخصیتی اسطوره‌ای به نام اطلس است که از جهت مجازات شدن از سوی زئوس و نوع عذاب (حمل بار سنگین)، شباهت بسیاری با سیزیف دارد.^(۳) بر اساس این اسطوره، اطلس از خدایان پیشالمپی^(۴) بوده که به سبب شرکت داشتن در جنگ با خدایان المپی، مجازات شده است؛ عذابی که زئوس برای او مقرر کرده بود، آن است که طاق فلک را بر دوش خود

س ۱۵ - ش ۵۵ - تابستان ۹۸ - دگردیسی اسطوره‌ها در سروده‌های بدر شاکر السیاب / ۲۰۳

نگه دارد. به روایتی، اطلس بعدها به تخته‌سنگی (کوه اطلس) مبدل می‌شود. (ر.ک. گریمال ۱۳۷۸، ج ۱: ۱۲۶) اشاره پنهان سیاب به این اسطوره، لذت کشف آن را برای مخاطب دو چندان می‌کند. علاوه بر این، رفتن سیزیف به نزد اطلس که او را نیز باید نماد درد و رنج دانست، موجب تلفیق هنرمندانه دو اسطوره جدا از هم و بازتولید اسطوره‌ای واحد شده و از این منظر نیز دگردیسی دیگری را در این شعر رقم زده است.

اسطوره سندباد (و ادیسه)^۱

در شعر معاصر عرب اسطوره سندباد غالباً دلالت بر بیان آشفتگی روحی و جسمی دارد؛ (عبّاس ۱۹۷۸: ۱۳۰) این سرگردانی سبب شده است که این اسطوره در بیشتر موارد با اعمال دگردیسی در اصل داستان استفاده شود.

بر اساس هزار و یک شب، سندباد بحری که جوانی از اهالی بغداد است، پس از بر باد دادن ثروت پدر، از خواب غفلت بیدار می‌شود و به سفر و تجارت روی می‌آورد. او در مجموع هفت سفر پر خطر دریایی را تجربه می‌کند که قالب همه آن‌ها تقریباً یکسان است؛ زیرا در همه آن‌ها از بغداد به بصره می‌رود و با کشتی راهی سفر دریایی می‌شود. در میانه هر سفر، با حادثه‌ای روبه‌رو می‌گردد؛ اموال خود را از دست می‌دهد؛ با مردمان و موجودات شگفت‌انگیزی مواجه می‌شود و وقایعی عجیب می‌بیند، اما بر اثر رویدادهای خوشایند، اموال خود را بازمی‌یابد و با سرمایه فراوان به بغداد بازمی‌گردد. (ر.ک. طسوجی ۱۳۹۵، ج ۳: ۱۲۳۵-۱۱۹۸)

اشعاری که سیاب در آن‌ها، از اسطوره سندباد بهره گرفته، در زمان یأس، انفعال و واخوردگی ناشی از عدم تغییر و تحولات آرمانی در صحنه سیاسی عراق

و همچنین بیماری، ضعف جسمانی و روحی خود شاعر (سلیمی و صالحی ۱۳۹۰: ۸۱-۸۲) سروده شده است؛ چنان‌که شعر «مدینه السندباد» که نام سندباد بر پیشانی آن نشسته، سرشار از یأس و ناامیدی است.

سیاب به سبب سفرهای فراوان به کشورهای گوناگون برای درمان بیماری‌اش و احساس سرگردانی و غربت ناشی از این سفرها، با سندباد همذات‌پنداری می‌کند؛ البته غلبه احساس مرگ و اندوه و غربت در وجود سیاب از یک‌سو و اوضاع آشفته سیاسی - اجتماعی عراق از سوی دیگر، موجب به بن‌بست رساندن سندباد ماجراجو (علی التوت ۱۹۸۵: ۸۵) و در نتیجه، دخل و تصرف او در اسطوره سندباد می‌شود.

بر اساس اصل اسطوره، اگرچه سفرهای سندباد با مخاطرات و رنج‌های فراوانی همراه است، اما او در پایان هر سفر، پیروزمندانه به بغداد بازمی‌گردد؛ ولی سیاب در شعر «رحل النهار» در جهت به تصویر کشیدن یأس شخصی و سیاسی - اجتماعی خویش، سفر سندباد (= خود) را بی‌بازگشت می‌داند:

«رَحَلَ النَّهَارُ/ هَا إِنَّهُ إِنطَفَأَتْ دُبَالْتُهُ عَلَى أَفْقٍ تَوْهَجَ دُونَ نَارٍ/ وَ جَلَسَتْ تَتَتَّظِرِينَ
عَوْدَةَ سِنْدِبَادٍ مِنَ السَّفَارِ/ وَالْبَحْرُ يَصْرُخُ مِنْ وَرَائِكَ بِالْعَوَاصِفِ وَالرُّعُودِ./ هُوَ لَنْ
يَعُودَ.» (السیاب ۲۰۰۵، ج ۲: ۲۸۴)

(روز سپری گشته است / اکنون فتیله آن بر افقی که بدون آتش می‌درخشد، خاموش شده است / و تو در انتظار بازگشت سندباد از سفر نشسته‌ای / و دریا از پشت سر تو با طوفان‌ها و رعد و برق‌ها فریاد می‌زند. / او هرگز بر نمی‌گردد.)

عنوان شعر و نیز شروع و پایان آن با عبارت «رحل النهار» که پایان شعر را به آغاز آن پیوند می‌دهد و همچنین تکرار ترجیع‌وار این عبارت و عبارت «لن يعود» که با کلمه «لن» (هرگز) مؤکد شده است، حاکی از درونی شدن این دگرذیسی (عدم بازگشت سندباد/ سیاب) برای شاعر است. بنابراین، از نگاه سیاب سفر

س ۱۵ - ش ۵۵ - تابستان ۹۸ - دگردیسی اسطوره‌ها در سروده‌های بدر شاکر السیاب / ۲۰۵

سندباد برخلاف اصل اسطوره، سفری ماجراجویانه، تجربه‌اندوزانه و پیروزمندانه نیست، بلکه سفری بی‌بازگشت در عالمی ناپیدا و مبهم است.

به رغم عدم اشارهٔ سیاب به نام اودیسه / اولیس^۱ در این شعر، نشانه‌هایی از این اسطوره در شعر وجود دارد که حاکی از تلفیق اسطورهٔ سندباد با اسطورهٔ اودیسه (نماد دیگر سرگردانی و آشفتگی) است؛ نخست آنکه مصراع‌های زیر اگرچه به ظاهر دربارهٔ سندباد است، اما در واقع، دربارهٔ اودیسه است؛ زیرا پس از غلبهٔ اودیسه و سایر یونانیان بر تروا و به هنگام بازگشت آن‌ها به یونان، پوزئیدون^۲ خدای دریاها آن‌ها را مکافات کرد و موجب نابودی بسیاری از آن‌ها و از جمله سرگردانی و گم‌گشتگی طولانی اودیسه در دریاها و جزایر مختلف شد: (ر.ک. همیلتون ۱۳۷۶: ۲۷۷-۲۷۶)

«هُوَ لَنْ يَّعُودَ، / أَوْ مَا عَلِمْتُ بِأَنَّهُ أُسْرَتُهُ إِلَهَةُ الْبَحَارِ / فِي قَلْعَةٍ سَوْدَاءٍ فِي جُزُرٍ مِنَ الدَّمِّ وَالْمِحَارِ.» (السیاب ۲۰۰۵، ج ۲: ۲۸۴)

(او هرگز بر نمی‌گردد، / مگر نمی‌دانی که خدایان دریاها، او را در قلعه‌ای سیاه در جزیره‌ای از خون و صدف به اسارت گرفته‌اند.)

با توجه به مستتر بودن شخصیت اودیسه در سندباد سیاب، اشارات سیاب به بی‌بازگشت بودن سفر سندباد را می‌توان اشاره‌ای به عدم بازگشت اودیسه و دگردیسی در اسطورهٔ او نیز دانست؛ حال آنکه بر اساس اصل اسطوره، اودیسه در نهایت به وطن و به نزد خانواده‌اش باز می‌گردد.

نشانهٔ دیگر تلفیق اسطورهٔ سندباد و اودیسه در شعر «رحل النهار» آن است که سیاب از انتظار همسری سخن می‌گوید که در انتظار سندباد، گیسوانش سفید شده است. در اصل اسطورهٔ سندباد، سخن از انتظار همسری برای بازگشت سندباد به

1. Ulysses

2. Poseidôn

میان نیامده است و این مسأله را باید دگردیسی دیگری در این اسطوره دانست. افزون بر این با توجه به انتظار بیست‌ساله همسر اودیسه، پنه‌لوپ،^۱ برای بازگشت او (هومر ۱۹۹۶، کتاب ۲۳) می‌توان دریافت که سیاب در اینجا نیز به بازآفرینی تلفیقی اسطوره پرداخته و با آمیختن عناصر دو اسطوره متفاوت شرقی (سندباد) و غربی (اودیسه) و نمایاندن آن‌ها به عنوان اسطوره‌ای واحد، دگردیسی دیگری را در این شعر ایجاد کرده است.

ذکر این نکته ضروری است که با توجه به این همانی سندباد/ اودیسه و سیاب در این شعر، همسر سندباد/ اودیسه نیز در واقع، همسر سیاب است و شاعر در کل شعر می‌کوشد همسرش را به دست کشیدن از انتظار و آرزوی بازگشت او وادارد. (ر.ک. اسماعیل، بی‌تا: ۲۱۱)

اسطوره تموز (آدونیس)^۲ - ایشتار^۳

اسطوره تموز، اسطوره‌ای بابلی و معادل آدونیس یونانی، اوزیریس^۴ مصری و بعل^۵ کنعانی است. این اسطوره صورتی از اسطوره مرگ خدایان حاصل‌خیزی و گرفتار شدن آن‌ها در جهان زیرین و در واقع، بازتابی از پژمردن فصلی گیاهان و زنده شدن مجدد آن‌ها در بهار است. در این اسطوره، تموز به عنوان خدای حاصل‌خیزی و همسر یا معشوق ایشتار (الهه باروری) ظاهر می‌شود. مردمان باستان معتقد بودند که تموز هر سال می‌میرد و به جهان زیرین می‌رود و ایشتار هر سال در جست‌وجوی او به جهان تاریکی سفر می‌کند. در غیبت آن‌ها در

1. Penelope

2. Adonis

3. Ishtar

4. Osiris

5. Baal

س ۱۵ - ش ۵۵ - تابستان ۹۸ - دگردیسی اسطوره‌ها در سروده‌های بدر شاکر السیاب / ۲۰۷

زمین، شور عشق از بین می‌رود و گیاهان پژمرده می‌شوند، اما ایشثار با نثار بوسه زندگی بخش خود به تموز، به همراهی او به زمین بازمی‌گردد و با بازگشت آن‌ها، همه طبیعت و گیاهان از نو زنده می‌شوند. (فریزر ۱۳۸۶: ۳۵۹؛ گری ۱۳۷۸: ۵۶-۵۳) اسطوره یونانی آدونیس - آفرودیت^۱ نیز روایت دیگری از همین اسطوره است؛ با این تفاوت که در این اسطوره تصریح شده که آدونیس توسط گرازی کشته می‌شود. (ر.ک. گریمال ۱۳۷۸، ج ۱: ۲۴-۲۳)

اسطوره تموز توجه شاعران معاصر عرب را چندان به خود معطوف کرد که حتی گرایشی موسوم به مکتب تموز شکل گرفت. سیاب را باید از پیشگامان این مکتب دانست؛ چنان‌که سیاب از اسطوره باروری تموز برای نشان دادن مشکلات عراق در دهه پنجاه و نیز پیوند رستاخیز فصلی تموز با بی‌قراری ملت و ضرورت بیداری آن، استفاده می‌کند. (المعانی ۲۰۱۲: ۸۶-۸۴) اگرچه شعر «سرزمین ویران» از بیوت در آشنایی شاعران با این اسطوره اثرگذار بوده، قحطی و خشکسالی زندگی عربی را نیز باید انگیزه مهمی در رویکرد شاعران به این اسطوره به شمار آورد؛ (ر.ک. بیضون ۱۹۹۱: ۸۳) زیرا بن‌مایه این اسطوره، حاصل‌خیزی و رستاخیز و باززایی است و علاوه بر این، استفاده از آن می‌توانست دستمایه خوبی برای ترغیب جامعه عربی به منظور گذر از مرحله بیهودگی و خفتگی به مرحله خیزش و هوشیاری و انتقال از مرحله قحطی و خشکسالی سیاسی - اجتماعی به مرحله سرسبزی و خرمی باشد. (رزوق ۱۹۵۹: ۷۹) از همین جاست که اسطوره تموز در شعر معاصر عرب برای دلالت بر رستاخیز و تجدّد (عبّاس ۱۹۷۸: ۱۳۱) به کار رفته و حتی برخی شاعران، تموز را نماینده آزادگی و بالندگی و فنا شدن در راه آن‌ها و به کمال رسیدن دانسته‌اند. (فرزانه و علی‌محمدی ۱۳۹۱: ۵۱)

1. Aphrodite

افزون بر این، علاقه وافر سیاب به این اسطوره می‌تواند نشان‌دهنده انگیزه‌های ملی نیز باشد؛ زیرا اسطوره تموز در اصل، اسطوره‌ای بابلی و مربوط به کشور عراق بوده است. به تعبیری، سیاب از اسطوره تموز و ایشتار استفاده کرد تا هم از میراث غنی میهن خود بهره گیرد و هم عمق متفاوتی برای کار خود که در میراث فرهنگی کشورش ریشه دارد، به دست آورد. (نیمنه و القیسی ۲۰۱۵: ۱۷۹) نوع استفاده سیاب از این اسطوره، بیشتر تابع دو دوره متفاوت زندگی و دو روحیه متفاوت او (امیدواری و یأس) است. در اشعار دوره امیدواری سیاب، تموز عمدتاً در دلالت اصلی خود یعنی رستاخیز و باززایی و حیات مجدد به کار می‌رود، اما در اشعار دوره یأس سیاسی - اجتماعی و شخصی او، تموز و ایشتار از کارکرد اصلی خود تهی می‌شوند و سیاب با تغییر موضع و کارکرد آنها، به وارونه‌سازی اسطوره می‌پردازد.

شعر «تموز الجیکور» یکی از اشعاریست که سیاب در آن به طور آشکار به دگردیسی در اسطوره تموز/ آدونیس دست زده است. با توجه به اینکه جیکور، زادگاه سیاب است، در اینجا مقصود از تموز الجیکور، خود شاعر به عنوان نمادی از مبارزانی است که یأس بر آنها چیره شده و کارکرد خویش را از دست داده‌اند. جیکور نیز از معنای واقعی خود فراتر می‌رود و به عنوان نمادی از کشور عراق و حتی در معنایی وسیع‌تر، نمادی از همه سرزمین‌های عربی است که دیگر امیدی به تولد دوباره و رهایی آنها از استبداد و استعمار (الخنزیر/ خوک) نیست.

بنا بر اصل اسطوره، پس از زخم برداشتن آدونیس/ تموز از گراز (= خوک)، از هر قطره خون او یک گل شقایق می‌روید (گریمال ۱۳۷۸، ج ۱: ۲۴) که با کارکرد آدونیس/ تموز یعنی حاصل‌خیزی پیوند دارد، اما شاعر با تغییری آشکار در اصل اسطوره بر آن است که نشان دهد آنچه از خون آدونیس/ تموز می‌روید، نمک است نه گل. نکته قابل توجه در این دگردیسی، تقابل گل و گندم (نماد رویش و

طراوت و برکت) با نمک (نماد سترونی و عدم رویش) است. بنابراین، به زعم شاعر، خون آدونیس/تموز نه تنها رویشی را به همراه ندارد، بلکه برعکس، سرزمین آمال او را شور و لم یزرع می‌کند:

«نابُ الخنزیرِ یَشْقُ یَدی / وَ یَعْوَصُ لُظَاهُ إِلَى کَبْدی، / وَ دَمی یَتَدَقَّقُ، یَنَسَابُ: / لَمْ یَغْد شَقَائِقُ أَوْ قَمَحًا / لکنَّ مِلْحًا.» (السیاب ۲۰۰۵، ج ۲: ۷۰)

(دندان خوک دستم را می‌شکافد/ و شعله‌اش تا جگرم فرو می‌رود،/ و خونم می‌جوشد، جاری می‌شود: / اما به شقایق یا گندم تبدیل نمی‌شود/ بلکه به نمک تبدیل می‌گردد.)

همچنین اگرچه در اصل اسطوره، بوسه ایشتار موجب حیات مجدد تموز می‌گردد، اما شاعر با انتساب ظلمت به دهان ایشتار، او را از کارکرد حیات‌بخشی‌اش تهی می‌کند و منکر حیات مجدد تموز می‌شود:

«وَ تَقْبَلُ ثَغْری عِشْتَارُ / فَکَأَنَّ عَلَی فَمِهَا ظُلْمَةٌ» (همان: ۷۱)

(ایشتار بر دهانم بوسه می‌زند/ گویا بر دهانش ظلمت و تاریکی است.)

در همین راستا در بند پایانی شعر، سیاب در قالب پرسش‌های انکاری متعدّد و با تأکید بر سلطه مرگ و سیاه شدن خون خود (= تموز) در بیابان، شکوفایی نور و تولّد جیکور را تحت سلطه شب (نماد ستم) محال می‌داند. شاعر در اینجا نیز کارکرد رویش و زاینده‌گی را از خون آدونیس/ تموز سلب می‌کند و حتی با موازی‌سازی پنهان جیکور و آدونیس/ تموز، حیات مجدد او را پس از زخم‌برداشتن از گراز غیرممکن می‌داند. حال آنکه در اصل اسطوره، آدونیس/تموز پس از این زخم، مجدداً با بوسه ایشتار زنده می‌شود.

«لأشیءَ سِوَى العَدَمِ العَدَمِ، / وَ المَوْتُ هُوَ المَوْتُ الباقی. / یا لَیْلُ أَظْلَمُ مَسِیلَ دَمی / وَ لتغد تُراباً أعرافی؟ / هیهات... أتولّد جیکورُ / مِن حَقْدِ الخنزیرِ المُتَدَثِّرِ بِاللَیْلِ / وَ القِبْلَةُ بُرْعَمَةُ القَتْلِ» (همان: ۷۲)

(چیزی جز نابودی نیست،/ و مرگ همان مرگ پایدار است./ ای شب گذرگاه خونم را تیره کن/ و باشد که رگ‌هایم به خاک تبدیل شود/ بعید است... آیا جیکور متولد می‌شود/ از کینه‌خوک پوشیده در شب/ و بوسه جوانه قتل است.)
 این دگردیسی و وارونگی، در شعر «اغنیه فی شهر آب» نیز آشکار است؛ چنان‌که حتی شاعر، شعر را با تعبیر فرو رفتن خون‌های تموز در غاری تاریک در غروب‌هنگام (تَمُوزُ يَمُوتُ عَلَى الْأَفْقِ / وَ تَعُورُ دِمَاهُ مَعَ الشَّفَقِ / فِي الْكَهْفِ الْمُعْتَمِ وَالظُّلْمَاءِ) آغاز می‌کند و بدین ترتیب، تاریکی را که مظهري از مرگ و نیستی است بر حیات که مظهر آن روشنایی است، غلبه می‌دهد و یأس خود را از رویش و نوزایی ملت و سرزمینش به‌وضوح می‌نمایاند. (ر.ک. السیاب ۲۰۰۵، ج ۲: ۱۷-۱۲) در واقع در این شعر، فرو رفتن خون تموز در غاری تاریک، برابر با سیاه شدن خون شاعر/ تموز در شعر «تموز الجیکور» در جهت خنثی‌سازی و حتی وارونه‌سازی کارکرد اصلی آن (رویش گل‌ها و نوزایی) است.

در شعر «مدینه السندباد» شاعر در چند بند، ویژگی و کارکردی متضاد با ویژگی‌ها و کارکردهای اصلی آدونیس/ تموز و ایشثار را به آن‌ها نسبت می‌دهد. بر این اساس در بند دوم شعر، کارکرد آدونیس را از خدای حاصل‌خیزی و رویش، به خشکسالی و بی‌حاصلی تغییر می‌دهد و ناله مردان و زنان را که خود اشاره‌ای به نوحه‌سرایی و سوگواری سالانه مردم بر مرگ آدونیس/ تموز در اسطوره‌هاست، (ر.ک. فریزر ۱۳۸۶: ۳۶۰) بی‌حاصل می‌داند. در واقع در این بند، اگرچه آدونیس همانند روایت اصلی اسطوره باز می‌گردد، اما بازگشت او نه تنها بی‌ثمر که حتی با ترس و بیم مرگ دیگران همراه است:

«... آدونیس! یا لاندِحارِ البُطُوله. / لَقَدْ حَطَمَ الْمَوْتُ فَيْكَ الرَّجَاءَ / وَأَقْبَلَتْ بِالنَّظَرَةِ الزَّائِغَهْ / وَ بِالْقَبْضَةِ الْفَارِغَهْ: / بِالْقَبْضَةِ تُهَدِّدُ / وَ مِنْجَلْ، لَا يَحْصِدُ / سِوَى الْعِظَامِ وَ الدَّمِ»
 (السیاب ۲۰۰۵، ج ۲: ۱۱۳)

س ۱۵ - ش ۵۵ - تابستان ۹۸ - دگردیسی اسطوره‌ها در سروده‌های بدر شاکر السیاب / ۲۱۱

(ای آدونیس! افسوس بر شکست قهرمانی. / مرگ در تو امید را درهم شکسته است / با نگاهی بهت‌زده بازآمده‌ای / و با مшти خالی: / مшти که تهدید می‌کند / و داسی که جز استخوان و خون درو نمی‌کند).

شاعر در بند چهارم همین شعر، بازگشت تموز توسط ایشتار را صرفاً پندار گرسنگان می‌داند و برخلاف اصل اسطوره، این بازگشت را انکار می‌کند. (ر.ک. السیاب ۲۰۰۵، ج ۲: ۱۱۵) سرانجام در بند پنجم و پایانی شعر، ایشتار که الهه باروری است، با تغییری آشکار در کارکرد اساطیری‌اش، بانوان را نه بارور که هلاک می‌کند و از نماد باروری به «مظهر ویرانی و قتل و هلاک حرث و نسل» (رجایی ۱۳۸۱: ۱۲۷) تغییر ماهیت می‌دهد. تشنه مردن ایشتار در روستاها نیز از افزوده‌های شاعر به اصل اسطوره است:

«... وَ فِي الْقَرْيِ تَمُوتُ / عَشْتَارُ عَطَشِي، لَيْسَ فِي جَبِينِهَا زَهْرٌ، / وَ فِي يَدَيْهَا سَلَّةٌ
ثَمَارُهَا حَجَرٌ / تُرْجَمُ كُلُّ زَوْجَةٍ بِهِ.» (السیاب ۲۰۰۵، ج ۲: ۱۱۸)

(و در دهکده‌ها ایشتار تشنه می‌میرد، بر پیشانی‌اش هیچ گلی نیست، / و در دستانش سبیدی است میوه‌هایش همه سنگ / که بدان همسران را سنگسار کنند).
در مجموع، عدم روییدن گل از خون تموز / آدونیس و سترونی آن، بی‌بازگشت بودن مرگ تموز و وارونه‌سازی کارکرد اسطوره‌ای تموز / آدونیس و ایشتار، از دگرگونی‌های عمده سیاب در این اسطوره است. این دگرگونی‌ها نیز عمدتاً در راستای یأس شاعر از رستاخیز و نوزایی مردم عراق و دیگر سرزمین‌های عربی است که خود معلول برآورده نشدن آرمان‌های آزادی‌خواهانه و سیاسی - اجتماعی اوست.

علاوه بر این، سیاب در شعر «سربروس فی بابل» که عنوان شعر و حضور سربروس یونانی در بابل، خود حاکی از دخل و تصرف سیاب در این اسطوره است، به بازآفرینی تلفیقی اسطوره می‌پردازد و اسطوره سربروس و تموز - ایشتار

را چنان با یکدیگر درمی‌آمیزد که گویی این دو در عالم اساطیر نیز یک اسطوره بیش نیستند. نخستین وجه پیوند این دو اسطوره از نظر سیّاب، ارتباط آن‌ها با عالم مردگان است؛ همان‌گونه که تموز بخشی از سال را در زیرزمین و در عالم مردگان سپری می‌کند، سربروس نیز سگ سه‌سر و دم‌آزدهایی است که محافظت دنیای مردگان را برعهده دارد. (گریمال ۱۳۷۸، ج ۱: ۱۷۹-۱۷۸) بر همین اساس، دومین وجه پیوند این دو اسطوره از نظر سیّاب، وجه تقابلی سربروس و تموز است؛ زیرا سربروس مانع از بازگشت مردگان به زمین می‌شود، حال آنکه تموز هر سال بین عالم مردگان و زمین در تردّد است. این تقابل، در خورده شدن تموز (نمادی از شاعر و همه مردم عراق) به وسیله سربروس (نماد استبداد)، کاملاً نمایان است:

«لِيعُو سَرَبُوسٌ فِي الدَّرُوبِ / فِي بَابِلَ الحَزِينَةِ المُهَدَّمَةِ / وَ يَمَلَأُ الفَضَاءَ زَمَزَمَةً، / يُمَزَّقُ الصَّغَارُ بِالنِّيُوبِ، يَقْضِمُ العِظَامَ / وَ يَشْرِبُ القُلُوبَ. / ... وَ يَنْبِشُ التُّرَابَ عَنِ إلهِنَا الدَّفِينِ / تَمُوزْنَا الطَّعِينِ، / يَأْكُلُهُ: يَمُصُّ عَيْنَيْهِ إِلَى القَرَارِ، / يَقْضِمُ صُلْبَهُ القَوَى، / يَحْطِمُ الجَرَارَ / بَيْنَ يَدَيْهِ، يَنْتَرُ الوردَ وَ الشَّقِيقَ» (السيّاب ۲۰۰۵، ج ۲: ۱۲۵)

(باید سربروس در گذرگاه‌ها پارس کند/ در بابل غمگین ویران/ و زمزمه آن، فضا را پر کند،/ کودکان را با دندان می‌درد، استخوان‌ها را خرد می‌کند/ و خون قلب‌ها را می‌نوشد./ ... و کنار می‌زند خاک را از خدای مدفون ما/ تموز زخمی ما،/ آن را می‌خورد: چشمانش را تا ته می‌مکد،/ پشت نیرومندش را می‌شکند/ در مقابلش، گل‌ها و شقایق‌ها را می‌پراکند.)

در مصراع‌های پایانی شعر نیز شاعر با استفاده از اسطوره سربروس، اجزایی را به اسطوره تموز - ایشتار می‌افزاید. بر این اساس، ایشتار پس از جست‌وجوی بسیار، پاره‌های گوشت تموز را جمع می‌کند، اما سربروس نیز پس از تعقیب زیاد ایشتار، او را می‌یابد و نابود می‌کند. (همان، ج ۲: ۱۲۷) بدیهی است که همه این

س ۱۵ - ش ۵۵ - تابستان ۹۸ - دگردیسی اسطوره‌ها در سروده‌های بدر شاکر السیاب/ ۲۱۳

عناصر، زاییده ذهن شاعر برای تبیین بهتر مضامین و اندیشه‌های سیاسی - اجتماعی است. البته در این شعر برخلاف شعرهای پیشین (تموز الجیکور، أغنیه فی شهر آب و مدینه السندباد)، سیاب به تأثیر خون‌های ریخته شده و ثمر دادن بذرها و زاده شدن روشنایی از آن (نوزایی و رستاخیز ملت خود)، امیدوار است. (السیاب ۲۰۰۵، ج ۲: ۱۲۷)

اسطوره مسیح (ع) و العازر

اسطوره مسیح (ع) و به‌ویژه روایت انجیل از مصلوب شدن و رستاخیز مجدد او از دیگر اسطوره‌های دینی است که بسامد بسیار گسترده‌ای در شعر معاصر دارد؛ تا بدانجا که مسیح (ع) در شعر معاصر هم نماد درد و رنج انسان معاصر و هم نماد رستاخیز و تجدّد اوست. (عبّاس ۱۹۷۸: ۱۳۱)

سیاب علاوه بر استفاده از اصل اسطوره مسیح (ع)، در برخی از اشعار خویش گاه با اغراضی متفاوت، به دخل و تصرف در این اسطوره پرداخته است. بارزترین شعر سیاب در این زمینه که به طور کامل بر پایه اسطوره مسیح (ع) سروده شده، شعر «المسیح بعد الصلب» است که در آن، شاعر به همذات‌پنداری با مسیح (ع) می‌پردازد. این شعر علی‌رغم توصیف درد و رنج فراوان مسیح (ع) از زبان خود او، فضایی کاملاً امیدوارانه دارد و شاعر به‌ویژه در پایان شعر می‌کوشد بر نتایج فداکاری و مرگ مبارزان فدایی در بیداری و رستاخیز مردم تأکید کند. (ر.ک. رجایی ۱۳۸۱: ۱۰۹)

در این شعر عمده‌ترین دخل و تصرف شاعر، شامل افزوده‌هایی بر اصل اسطوره مسیح (ع) است. بدین ترتیب، «شاعر ضمن باززایی این اسطوره و استفاده از ظرفیت‌های آن برای تبیین مسائل مورد نظر خویش، ظرفیت‌های دیگری نیز بدان می‌افزاید.» (صفایی و قاسمی ۱۳۹۴: ۷۸-۷۷) طبق روایت انجیل،

مسیح (ع) پس از مصلوب شدن می‌میرد، اما در روایت سیّاب، مسیح به هنگام پایین کشیده شدن از صلیب، زنده و هوشیار است؛ از وقایع پیرامون خود آگاهی دارد و مویه و ناله طبیعت و مردم را در سوگ خود می‌شنود:

«بَعْدَمَا أُنزِلُونِي، سَمِعْتُ الرِّيحَ / فِي نُوحٍ طَوِيلٍ تَسْفُ النَّخِيلَ، / وَالْخُطَى وَهِيَ تَنَأَى. / إِذْنَ فَالْجِرَاحِ / وَالصَّلِيبُ الَّذِي سَمَرُونِي عَلَيْهِ طَوَالَ الْأَصِيلِ / لَمْ تُمْتَنِي. / وَأَنْصَتُ: / كَانَ الْعَوِيلُ / يَعْبُرُ السَّهْلَ بَيْنِي وَبَيْنَ الْمَدِينَةِ» (السيّاب ۲۰۰۵، ج ۲: ۱۰۶)

(زآن پس که پایینم آوردند، بادها را شنیدم/ که در ناله‌ای دراز آهنگ نخل‌ها را درهم می‌تیندند، صدای گام‌ها را می‌شنیدم که دور می‌شد. / اینک زخم‌ها و چلیپایی که در درازنای شامگاه بر آنم به چارمیخ کشیدند/ هیچ‌یک سبب مرگم نشد. و من گوش فرا دادم: / ضجه‌ها از گذر دشت میان من و شهر می‌گذشت.)

همچنین بر اساس *انجیل*، یهودا پس از خیانت به مسیح (ع) و پیش از مصلوب شدن او، خود را حلق‌آویز می‌کند و می‌گردد، (*انجیل متی* ۱۳۵۷: ۲۷/۵) (۵) اما در روایت سیّاب، پس از بازگشت مسیح (ع) (نمادی از خود شاعر و مبارزان فدایی) از گور، یهودا (نمادی از نیروهای سلطه و ستم) در حالی که زنده است، او را می‌بیند و متحیر از بازگشت مسیح (ع)، با وی در این باره گفت‌وگو می‌کند. (السيّاب ۲۰۰۵، ج ۲: ۱۰۸-۱۰۷) افزون بر این، مسیح (ع) آن‌گاه که در گور است، به تک‌گویی با خویش می‌پردازد و در گور صدای پای یاران یهودا را می‌شنود که در اندیشه به چارمیخ بستن مجدد او هستند. (همان، ج ۲: ۱۰۹-۱۰۸) تصویری که شاعر در پایان شعر از مسیح بر بالای صلیب ارائه می‌دهد یعنی نگرستن او به شهر، نمایان شدن بیشه‌ای پُرگل در نظر مسیح (ع) تا دوردست‌ها و نیز قرار داشتن مریم (أمّ حزینة) و صلیبی در هر گوشه‌ای، از افزوده‌های دیگر شاعر به اصل اسطوره است:

س ۱۵ - ش ۵۵ - تابستان ۹۸ - دگردیسی اسطوره‌ها در سروده‌های بدر شاکر السیاب / ۲۱۵

«بَعْدَ أَنْ سَمَّرُونِي وَأَلْقَيْتُ عَيْنِي نَحْوَ الْمَدِينَةِ / كَدْتُ لِأَعْرِفُ السَّهْلَ وَالسُّورَ وَ
الْمَقْبَرَةَ: / كَانَ شَيْءٌ، مَدَى مَا تَرَى الْعَيْنُ، / كَالْغَابَةِ الْمُزْهَرَةِ، / كَانَ، فِي كُلِّ مَرْمَى،
صَلِيبٌ وَ أُمَّ حَزِينَةٍ. / قُدُّسَ الرَّبِّ! / هَذَا مَخَاضُ الْمَدِينَةِ» (السیاب ۲۰۰۵، ج ۲: ۱۱۰)

(زان پس که به چارمیخم بستند و چشمان خویش را سوی شهر گرداندم / گویی
نه دشت را به جا می‌آوردم نه حصار را و نه گورستان را: / چیزی بود که تا چشم
در کار بود، / چون بیشه‌ای پُرگل می‌نمود، / در هر کنار و گوشه‌ای، چلیپایی بود و
مریمی. / پاکی خدای راست! / اینک زایش شهر.)

با وجود آنکه سیاب در شعر «المسیح بعد الصلب» با افزودن عناصری به
اسطوره مسیح (ع) از جمله تلاش یاران یهودا برای به صلیب کشیدن مجدد مسیح
(ع)، بر درد و رنج این پیامبر می‌افزاید، اما چنان‌که اشاره شد، این دخل و تصرف
در خدمت هدف غایی شعر یعنی بیداری مردم در نتیجه این درد و رنج قرار دارد.
بنا به روایت /انجیل، مسیح (ع) سه روز پس از دفن شدن، مجدداً زنده می‌شود
و با جابه‌جا کردن سنگ جلوی قبر خود که مثل غاری بود، برمی‌خیزد و بعد از
موعظهٔ یارانش به آسمان عروج می‌کند. (انجیل مرقس ۱۳۵۷: ۱۶/۲۰-۱) در /انجیل به
معجزات حضرت مسیح اشاره شده است: زنده کردن مردگان، (انجیل یوحنا ۱۳۵۷:
۱۱/۴۴-۱؛ /انجیل مرقس ۱۳۵۷: ۵/۴۳-۳۸) درمان نابینایان (همان: ۲۶/۸-۲۲ و ۱۰/۵۲-۴۶) و
بیماران مبتلا به پیسی. اما سیاب در شعر «مدینة السندباد» برای توصیف فضای
یأس‌آلود و تیرهٔ حکومت عبدالکریم قاسم در عراق، مسیح (ع) را همانند دیگر
نمادهای رستاخیز و تجدّد یعنی تموز و العازر، از کارکرد رستاخیزی‌اش تهی
می‌سازد و چنین وانمود می‌کند که برخاستن مسیح (ع) از گور و زنده کردن
مردگان و درمان بیماران، صرفاً زایندهٔ توهم گرسنگان است. بدیهی است که این
امر به معنای بی‌اعتقادی سیاب به معجزات مسیح (ع) و تحریف داستان او نیست،

بلکه صرفاً شگردی شاعرانه برای تطابق این اسطوره با شرایط سیاسی - اجتماعی مد نظر شاعر است:

«خَيْلٌ لِلجِياعِ أَنْ كاهِلَ المَسيحِ / أَزاحَ عَن مَدفِنِهِ الحَجَرِ / فَسارَ يَبعثُ الحِياةَ فِي الضَّرِيبِ / وَ يُبرِئُ الأَبْرَصَ أَوْ يُجددُ البَصَرَ» (السياب ۲۰۰۵، ج ۲: ۱۱۵)

(گرسنگان را وهم آن بود که شانه‌های مسیح / خرسنگ را از مدفن او به کناری زده است / و او به راه افتاده است و در گورها حیات می‌دمد / پیسه را شفا و نابینا را دیدار می‌بخشد.)

الغازر از دیگر عناصر مهم مرتبط با اسطوره مسیح است. به روایت /انجیل، الغازر یکی از دوستان مسیح بود که چهار روز پس از مردن و دفن شدن، توسط مسیح زنده می‌شود و از قبر بیرون می‌آید (/انجیل یوحنا ۱۳۵۷: ۱۱/۴۴-۱) اگرچه الغازر نیز همچون مسیح با رستاخیز و تجدّد سروکار دارد (عبّاس ۱۹۷۸: ۱۳۱)، اما در شعر سیاب همانند شعر برخی دیگر از شاعران، به نماد خیزش و رستاخیز نافرجام و دروغین بدل می‌شود. (الضای ۱۳۸۴: ۹۵) سیاب در شعر «مدینه السندباد»، رستاخیز الغازر را به فال نیک نمی‌گیرد. او با تجاهل‌عارفی زیبا، از زنده شدن الغازر اظهار ناخشنودی می‌کند و با دخل و تصرف در اصل داستان، ستودن فرومایگان و ریختن خون‌ها را به الغازر - پس از زنده شدن - نسبت می‌دهد؛ حال آنکه در /انجیل، الغازر شخصیتی مثبت است. بنابراین، شاعر با افزودن عناصری به اصل اسطوره، ماهیت واقعی شخصیت الغازر را تغییر داده است:

«مَنْ أيقظَ العازَرَ مِنْ رُقادةِ الطَّويلِ؟ / ليعْرِفَ الصَّباحَ وَ الأصيلِ / وَالصَّيفَ وَالشَّتاءَ، / لِكى يَجوعَ أَوْ يُحسَّ جَمرةَ الصَّدى، / وَ يحذرَ الرَّدى، / وَ يحسبُ الدَّقائِقَ الثَّقالَ وَ السَّراغَ / وَ يمدحَ الرِّعاعَ / وَ يَسفِكُ الدِّماءَ!» (السياب ۲۰۰۵، ج ۲: ۱۱۲)

س ۱۵ - ش ۵۵ - تابستان ۹۸ - دگردیسی اسطوره‌ها در سروده‌های بدر شاکر السیاب / ۲۱۷

(چه کسی العازر را که از خوابِ طولانی بیدار کرد؟/ تا بامداد و شامگاه را بازشناسد/ و تابستان و زمستان را،/ تا گرسنه شود یا اخگر عطش را احساس کند،/ و از مرگ بهراسد/ و دقایق دیرپای و زودگذر را برشمارد،/ و فرومایگان را بستاید/ و خون‌ها بریزد!)

در واقع، بندهای پیش از مصراع‌های فوق، نشان می‌دهد که سیاب با ترجیح خواب بر بیداری و ترجیح مرگ بر زندگی، اوضاع اسفبار عراق را توصیف می‌کند؛ اوضاعی که در آن حتی زنده شدن و رستاخیز العازر هم به زیان او و هم به زیان دیگران است. در بخش دیگری از همین شعر، برخلاف اصل داستان و با دگردیسی آشکاری، به مرگ مسیح (ع) پیش از زنده شدن العازر اشاره می‌شود و سیاب ضمن ادّعی عدم التفات مسیح (ع) به العازر، باز هم خواستار در خواب ماندن و زنده نشدن العازر است. (السیاب ۲۰۰۵، ج ۲: ۱۱۶)

به همین صورت، سیاب در شعر «فی غابة الظلام» که آن را در دوران اوج بیماری خود و در ماه‌های پایانی زندگی‌اش در کویت سروده است، با اشاره به غم و انتظار پسرش غیلان برای بازگشت پدر از گور، ضمن موازی‌سازی خود با العازر، در قالب پرسشی انکاری، کنار رفتن سنگ قبر العازر به امر مسیح (ع) و بیرون آمدن او از قبر (انجیل یوحنا ۱۳۵۷: ۱۱: ۴۴-۳۹) را مورد تردید قرار می‌دهد و بدین ترتیب مرگ بی‌بازگشت خود را حتمی می‌داند. ضمن آنکه عبارت «هلمَّ یا عازر» (العازر، بیا) در مصراع‌های زیر، عین دستور مسیح به العازر (همان: ۱۱: ۴۳) برای زنده کردن و بیرون آوردن او از قبر است که سیاب پس از موازی‌سازی خود با العازر و با توجه به شرایط بیماری خود، با دیده انکار به آن می‌نگرد:

«عیناه فی الظلام تسربان کالسفین. / بأی حقل تحلمان؟ ایما نهر؟ / بعودة الأب
الکسیح من قرارة الضریح؟ / أمیت فیهتف المسیح / من بعد أن یزحج الحجر: /
"هلمَّ یا عازر"» (السیاب ۲۰۰۵، ج ۲: ۴۳۱)

(چشمان او [= غیلان] در تاریکی همانند کشتی حرکت می‌کنند. / رؤیای کدام کشتزار، کدام رود را در سر دارند؟ / آیا به فکر بازگشت پدر زمین‌گیر از آرامش گور است؟ / آیا مرده است، مسیح (ع) ندا دهد / پس از تکان دادن سنگ قبر: «العازر بیا»؟)

ماجرای زندگی پیامبر (ص)

رویکرد جسورانه سیّاب به اسطوره‌ها و ماجراهای تاریخی، دخل و تصرفات او در زندگی پیامبر اسلام (ص) در شعر «مدینه السندباد» را نشان می‌دهد. با توجه به احساس غیرتمندی مسلمانان نسبت به پیامبر اسلام (ص)، کمتر شاعری برای وصول به اغراض ادبی و فکری خود، به دخل و تصرف در زندگی آن حضرت دست زده است؛ زیرا این دخل و تصرف، در نظر مسلمانان اقدامی جسورانه است و رنگی از تحریف دارد. اما سیّاب نه به قصد تحریف که برای نمایاندن هرچه بهتر اوضاع فاجعه بار عراق در زمان حکومت عبدالکریم قاسم، به دخل و تصرفاتی در زندگی پیامبر (ص) پرداخته:

«هُمُ التَّارُ أَقْبَلُوا، فَفِي الْمَدِي رُعَافٌ، / وَ شَمْسُنَا دَمٌ، وَ زَادُنَا دَمٌ عَلَى الصِّحَافِ. / مُحَمَّدُ الْيَتِيمُ أَحْرَقُوهُ فَالْمَسَاءُ / يُضِيءُ مِنْ حَرِيقِهِ، وَفَارَتِ الدَّمَاءُ / مِنْ قَدَمَيْهِ، مِنْ يَدَيْهِ، مِنْ عَيْونِهِ / وَأَحْرَقَ الْإِلَهَ فِي جُفُونِهِ. / مُحَمَّدُ النَّبِيُّ فِي "حِرَاءٍ" قَيْدُوهُ / فَسَمَّرَ النَّهَارَ حَيْثُ سَمَّرُوهُ. / غَدًا سَيُصَلَّبُ الْمَسِيحُ فِي الْعِرَاقِ، / سَتَأْكُلُ الْكِلَابُ مِنْ دَمِ الْبُرَاقِ» (السيّاب ۲۰۰۵، ج ۲: ۱۱۴)

(تتران آمدند، در افق خون‌ریزی است، / آفتاب ما همه خون است، توشه ما خون در دیسه. / محمد (ص) آن یتیم را در آتش سوختند / شامگاه از آتش او روشنا گیرد / خون‌ها از پای و از دستان و از چشمان او فواره‌سان بیرون زده است / و در

س ۱۵ - ش ۵۵ - تابستان ۹۸ - دگردیسی اسطوره‌ها در سروده‌های بدر شاکر السیاب / ۲۱۹

پلک‌های او ایزد را در آتش کردند. / محمد (ص) آن پیامبر را در حرا در قید آوردند / و آنجا که به چارمیخش بستند روز هم بر چارمیخ شد. / فردا در عراق مسیح را بر صلیب خواهند کرد، / سگان از خون بُراق خواهند خورد.

سوزاندن حضرت محمد (ص) در آتش، در قید آوردن او در غار حرا، به چارمیخ بستن وی و شکنجه شدن و جاری گشتن خون از همه اندام او، از دخل و تصرفات و افزوده‌های شاعر به اصل زندگی پیامبر (ص) است. حتی با دقت در این مصراع‌ها می‌توان دریافت که در آن‌ها به نوعی تلفیق زندگی پیامبر (ص) از یک سو با داستان زندگی ابراهیم (ع) یعنی انداخته شدن در آتش (الانبیاء / ۶۹-۶۸) و از سوی دیگر با زندگی مسیح (ع) (در قید آوردن، به چارمیخ بستن و خونین شدن همه اعضا) دیده می‌شود و شاعر، مصایب زندگی پیامبران مذکور را به پیامبر اسلام (ص) نسبت داده است؛ به‌ویژه آنکه در لابه‌لای مصراع‌های مربوط به پیامبر، بر مصلوب شدن مسیح (ع) تأکید می‌کند و بدین ترتیب بین مسلمانان و مسیحیان عراق که با هم گرفتار استبداد و استعمار هستند، پیوندی برقرار می‌کند.

تقابل تاتار (نمادی از استعمارگران بیگانه و استبداد) و حضرت محمد (ص) در این شعر، گویا از آن جهت است که ظهور پیامبر (ص) سرآغاز شکوه اسلام و ملت عرب است، حال آنکه یورش مغولان به بغداد (مدینه السندباد) و سرنگون کردن خلافت عباسی، عامل نهایی انحلال ممالک اسلامی و انحطاط تمدن اسلامی و عربی است. (زیدان ۱۳۷۹: ۸۵۹-۸۵۲؛ الفاخوری ۱۹۸۶: ۱۰۲۵-۱۰۲۴)

بُراق یکی دیگر از عناصر مرتبط با پیامبر (ص) که در شعر فوق مشمول دگردیسی شده است؛ به تعبیر شاعر، کشته شده و خونش خوراک سگان شده است. با توجه به اینکه بُراق، اسب پیامبر (ص) در شب معراج برای عروج به آسمان بوده، می‌توان آن را نمادی از تعالی و کمال دانست و کشته شدن آن نیز می‌تواند نمادی از محو شدن این تعالی و کمال در نتیجه سلطه استبداد و استعمار

تاتاران) باشد؛ صرف‌نظر از پلیدی سگ در روایات اسلامی، (ر.ک. حر عاملی ۱۴۰۹، ج ۳: ۴۱۷-۴۱۵ و ۴۱۳) نکته قابل توجه آن است که تاتارها سگ را باعث هبوط می‌دانند. (شوالیه و گریبان ۱۳۸۲، ج ۳: ۶۱۴) بر این اساس، تقابل سگ (نماد هبوط از نظر تاتاران) و بُراق (نماد عروج در روایات اسلامی) در این شعر که سیّاب به چارمیخ بسته شدن پیامبر (ص) و مسیح (ع) و کشته شدن بُراق را در پی یورش تاتار می‌داند، نکته‌ای در خور تأمل است و این سؤال را پیش می‌آورد که آیا سیّاب به این اسطوره تاتار آگاهی داشته و سگ را از این منظر و آگاهانه در تقابل با بُراق قرار داده است؟ با توجه به ژرفای دانسته‌های اساطیری سیّاب، این مسأله دور از امکان نیست.

افزون بر این، از منظر دیگر، اسب در اساطیر همزاد خدایان باران و «محرم راز آب‌های بارورکننده است و مسیر زیرزمینی آب‌ها را می‌شناسد.» (شوالیه و گریبان ۱۳۸۴ ج ۱: ۱۵۱) بنابراین، کشته شدن براق با بی‌بارانی، خشکسالی، سترونی و مرگ حاکم بر فضای شعر پیوند می‌خورد تا آنجا که می‌توان گفت با توجه به حضور گسترده سایه مرگ در این شعر، سگان نوشنده خون براق (استبداد و استعمار) با سگ جهان مردگان یعنی سربروس که سیّاب در شعر «سربروس فی بابل» از اسطوره آن بهره می‌جوید، موازی‌سازی شده‌اند؛ به‌ویژه آنکه نخستین کارکرد اسطوره‌ای سگ در سراسر جهان، پیوند آن با مرگ است. (ر.ک. شوالیه و گریبان ۱۳۸۲، ج ۳: ۶۰۲)

بر اساس آنچه تاکنون شرح داده شد، می‌توان گفت سیّاب در این بند از شعر، علاوه بر دخل و تصرفات آشکار، اجزایی از اسطوره تاریخی تاتار و ماجراهای زندگی پیامبر (ص)، ابراهیم (ع) و مسیح (ع) و حتی اسطوره سربروس را هنرمندانه با یکدیگر پیوند زده است و برای انتقال اندیشه‌های سیاسی - اجتماعی خویش و توصیف دقیق‌تر و شاعرانه‌تر اوضاع اسف‌بار عراق، به بازآفرینی تلفیقی

اسطوره پرداخته و همه این شخصیت‌ها و عناصر مجزاً را در یک عصر (دوره معاصر) و یک مکان (عراق دوره حکومت استبدادی عبدالکریم قاسم) در کنار هم قرار داده است.

نتیجه

دخل و تصرف سیاب در اسطوره‌ها، بسیار چشمگیر است؛ به گونه‌ای که اسطوره‌های ملی، اسطوره‌های دینی و اسطوره‌های یونانی را در بر می‌گیرد. شیوه‌های گوناگون دگردیسی اسطوره‌ها در اشعار سیاب یعنی تغییر کارکرد شخصیت‌های اساطیری، اضافه کردن عناصری به اصل اسطوره و تغییر در بخش‌های گوناگون اسطوره به‌ویژه پایان‌بندی آن، عمدتاً در جهت تغییر درون‌مایه اصلی اسطوره بوده است. همچنین سیاب به شیوه بازآفرینی تلفیقی اسطوره، علاقه خاصی داشته است.

مهم‌ترین هدف سیاب از دگرگونی اسطوره‌ها، تطابق آن‌ها با شرایط دوره معاصر و به‌ویژه رویکردهای سیاسی اجتماعی او بوده است. علاوه بر استفاده از ظرفیت دگردیسی اسطوره‌ها برای تصویرپردازی و مضمون‌آفرینی، تجربه‌های زندگی شخصی سیاب به خصوص بیماری سخت وی نیز در این دگردیسی‌ها مؤثر بوده است. در مجموع، با توجه به دو دوره متفاوت از زندگی شاعرانه و سیاسی - اجتماعی سیاب یعنی دوره امید و مبارزه و دوره یأس و انفعال ناشی از شکست آرمان‌های سیاسی - اجتماعی شاعر و بیماری لاعلاج وی، دگردیسی‌های او در اسطوره‌ها در هریک از این دو دوره، تابع آن دوره و وضعیت فکری، روحی و حتی وضعیت جسمانی شاعر بوده است. از این منظر، دگردیسی اسطوره‌ها را در اشعار سیاب می‌توان به دو دسته متفاوت دسته‌بندی کرد: نخست،

دگردیسی ناشی از روحیه امید و مبارزه؛ در این نوع دگردیسی، عناصر و درون‌مایه اسطوره در جهت بازتاب امیدواری شاعر و القای آن به مخاطب، دچار دخل و تصرف شده است. نظیر دگردیسی اسطوره سیزیف در شعر «رسالة من مقبرة» (پایان ناخوشایند - پایان خوشایند). دوم، دگردیسی ناشی از روحیه یأس و انفعال و واخوردگی؛ در این نوع دگردیسی برعکس نوع نخست، شخصیت‌ها و درون‌مایه‌های اساطیری در جهت بازتاب یأس و انفعال شاعر، بازآفرینی شده‌اند. نظیر دگردیسی در اسطوره سندباد در شعر «رحل النهار» و دگردیسی اسطوره‌هایی مانند مسیح (ع)، العازر، تموز/ آدونیس و ایشتار در شعر «مدینه السندباد» (پایان یا کارکرد خوشایند - پایان یا کارکرد ناخوشایند). با توجه به غلبه دگردیسی نوع دوم در اشعار سیاب، می‌توان گفت دخل و تصرفات سیاب در اسطوره‌ها بیشتر تحت تأثیر قطب یأس‌آلود روحیه او و به تبع آن، تغییر درون‌مایه اسطوره از امیدواری به یأس بوده است.

پی‌نوشت

(۱) در این نوشتار مقصود از اسطوره، صرفاً داستانی غیر واقعی نیست، بلکه اسطوره با توسع معنایی در نظر گرفته شده و زندگی ویژه و اسطوره‌گونه شخصیت‌های دینی نظیر مسیح (ع) و پیامبر (ص) نیز به علت استفاده نمادین سیاب از آن‌ها، در این مقاله - همانند پژوهش‌های مشابه - مدنظر قرار گرفته‌اند.

(۲) شهری بزرگ در الجزایر

(۳) علاوه بر این، به تعبیر هرودوت، اطلس کوهی در آفریقای شمالی است (ر.ک. گریمال ۱۳۷۸، ج ۱: ۱۲۶) و از این منظر با الجزایر که در شمال آفریقا واقع است، تناسب دارد.

(۴) مقصود از خدایان پیشالمپی، تیتان‌ها است که از دودمان اولیة خدایان یونان بودند و در جنگ با خدایان المپی (ژئوس و خدایان پیرامون او) شکست خوردند و قدرت را از دست دادند. (همان، ج ۲: ۹۰۳-۹۰۲)

س ۱۵ - ش ۵۵ - تابستان ۹۸ _____ دگردیسی اسطوره‌ها در سروده‌های بدر شاکر السیاب / ۲۲۳

(۵) در ارجاعات مربوط به انجیل، عدد سمت راست، معرّف شماره باب و عدد سمت چپ بیانگر شماره آیه است.

کتابنامه

القرآن الکریم.

اسماعیل، عزالدین. بی تا. الشعر العربی المعاصر قضایاه و ظواهره الفنیة و المعنویة. دارالفکر العربی.

اسوار، موسی. ۱۳۹۱. از سرود باران تا مزامیر گل سرخ (پیشگامان شعر امروز عرب). تهران: سخن. انجیل عیسی مسیح: ترجمه تفسیری عهد جدید. ۱۳۵۷. تهران: سازمان ترجمه تفسیری کتاب مقدس.

بیضون، حیدر توفیق. ۱۹۹۱. بدر شاکر السیاب رائد الشعر العربی الحدیث. بیروت: دارالکتب العلمیه. جبر شعث، احمد. ۲۰۰۲. الاسطورة فی الشعر الفلسطینی المعاصر. فلسطین: مکتبة القادسیة للنشر و التوزیع.

حر عاملی، محمدبن حسن. ۱۴۰۹. وسایل الشیعة. ج ۳. قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام. حسن پور آلاشتی، حسین و مراد اسماعیلی. ۱۳۸۸. «تحلیل اسطوره‌ها در اشعار سیاوش کسرای».

ادب پژوهی. س ۳. ش ۹. صص ۸۹-۱۰۶

حلاوی، یوسف. ۱۹۹۴. الاسطورة فی الشعر العربی المعاصر. بیروت: دار الآداب.

دنقل، امل. ۱۹۸۷. الأعمال الشعریة الكاملة. القاهرة: مکتبة مدبولی.

رجایی، نجمه. ۱۳۸۱. اسطوره‌های رهایی (تحلیل روان‌شناسانه اسطوره در شعر عربی معاصر). مشهد: دانشگاه فردوسی.

رزوق، أسعد. ۱۹۵۹. الاسطورة فی الشعر المعاصر. بیروت: دار الحمراء.

زیدان، جرجی. ۱۳۷۹. تاریخ تمدن اسلام. ترجمه علی جواهرکلام. تهران: امیرکبیر.

سلیمی، علی و پیمان صالحی. ۱۳۹۰. «بررسی تطبیقی اسطوره سندباد در شعر بدر شاکر السیاب و خلیل حاوی»، مجله زبان و ادبیات عربی (مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد). س ۳. ش ۴. صص ۹۳-۱۷.

السیاب، بدر شاکر. ۲۰۰۵. دیوان، ج ۲. بیروت: دار العوده.

شفیعی کدکنی، محمدرضا. ۱۳۸۰. شعر معاصر عرب. تهران: سخن.

شوالیه، ژان و آلن گربران. ۱۳۸۲. فرهنگ نمادها. تحقیق و ترجمه سودابه فضایی. ج ۳. تهران:

جیحون.

_____ . ۱۳۸۴. فرهنگ نمادها. تحقیق و ترجمه سودابه فضایی. ج ۱. تهران:

جیحون.

صفایی، علی و علیرضا قاسمی. ۱۳۹۴. «تحلیل تطبیقی شعر مرد مصلوب احمد شاملو و المسیح بعد الصلب بدر شاكر السیاب»، پژوهش‌های ادبیات تطبیقی. س ۳. ش ۲. صص ۷۱-۹۸.
الضای، احمد عرفات. ۱۳۸۴. کارکرد سنت در شعر معاصر عرب. ترجمه سیدحسین سیدی. مشهد: دانشگاه فردوسی.

طسوجی، عبداللطیف. ۱۳۹۵. هزار و یک شب. ج ۳. تهران: آتپسا.

عبّاس، إحسان. ۱۹۷۸. اتجاهات الشعر العربي المعاصر. الكويت: المجلس الوطني للثقافة والفنون و الآداب.

عرب، عبّاس. ۱۳۸۳. ادونیس در عرصه شعر و نقد معاصر عرب. مشهد: دانشگاه فردوسی.

علی التوت، عبدالرضا. ۱۹۸۵. القناع فی الشعر العربي المعاصر. بغداد: مرحلها الرواد.

الفاخوری، حنا. ۱۹۸۶. الجامع فی تاریخ الادب العربي. بیروت: دار الجیل.

فرزانه، سید بابک و علی علی محمدی. ۱۳۹۱. «اسطوره در شعر ادونیس و شاملو». فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب. س ۸. ش ۲۹. صص ۱۹-۴۰.

فریزر، جیمز. ۱۳۸۶. شاخه زرین. ترجمه کاظم فیروزمند. تهران: آگاه.

گری، جان. ۱۳۷۸. اساطیر خاور نزدیک (بین‌النهرین). ترجمه باجلان فرخی. تهران: اساطیر.

گرمال، پیر. ۱۳۷۸. فرهنگ اساطیر یونان و رم. ترجمه احمد به‌منش. ج ۲. تهران: امیرکبیر.

المقالح، عبدالعزیز. ۱۹۸۳. المجموعة الكاملة. بیروت: دار العودة.

همیلتون، ادیت. ۱۳۷۶. سیری در اساطیر یونان و رم. ترجمه عبدالحسین شریفیان. تهران: اساطیر.

English sources

Homer. (1996). *The Odyssey*. Tr. by Robert Fagles. New York: Penguin Books.

Al-Ma'ānī, Raghad Adnān Suleiman. (2012). "T.S. Eliot's influence and Badr Šākir Al-Sayyāb's Individual Talent in A City Without Rain", *International Journal of Arts and Commerce*. Vol. 1, No. 2. Pp. 78-89.

Neimneh. Šādī and Zainab Al-Qaisi. (2015). "The Poetry of B.S. Al-Sayyāb: Myth and the Influence of T.S. Eliot", *International Review of Social Sciences and Humanities*. Vol. 9. No. 1. Pp. 178-192.

References

Holy Qurān.

Abbās, Ehsān. (1978/1357SH). *Tendencies of Contemporary Arabic Poems*. Koveyt: Al-majles al-vatanī lelsaqāfat and al-fonūn and al-ādāb.

Alī Al-tawtar, Abd-ol-Rezā. (1985/1364SH). *Masked in contemporary Arabic poetry*. Baqdād: Marhallhā al-ravād.

Arab, Abbās. (2004/1383SH). *Adonīs dar arse-ye še'r va naqd-e mo'āser-e arab*. Mašhad: Ferdowsī University.

Asvār, Mūsā. (2012/1391SH). *Az sorūd-e barān tā mazāmīr-e gol-e sorx*. Tehrān: Soxan.

Boyzone, heydar towfīq. (1991/1370SH). *Badr Šāker Al-sayyāb: Pioneer of New Arabic Poetry*. Beirūt: Dār al-keṭāb al-'elmīya.

Chevalier, Jean & Alain Gheerbrant. (2005/1384SH). *Farhang-e Namād-hā (Dictionary of Symbols)*. Tr. by Sūdābe Fazāyelī. 1st Vol. Tehrān: Jeyhūn.

_____. (2003/1382SH). *Farhang-e Namād-hā (Dictionary of Symbols)*. Tr. by Sūdābe Fazāyelī. 3rd Vol. Tehrān: Jeyhūn.

Donqol, Amal. (1987/1366SH). *Complete Poetry Work*. Qāhere: Maktabat Madbūlī.

Esmā'īl, Ezzeddīn. (n.d). *Contemporary Arabic Poem: Technical and Semantic Issues*. Qāhere: Dār al-fekr al-arabī.

Al-Fāxūrī, Hannā. (1986/1365SH). *History of Arabic Literature*. Beirūt: Dār al-jayl.

Farzāne, Seyyed Bābak & Alī Alīmohammadī. (2012/1391SH). "Ostūre dar še'r-e Adonīs va Šāmlū". *Quarterly Journal of Mytho-Mystic Literature. Islamic Azad University- South Tehrān Branch*. No. 29. Pp. 19-40.

Al-sayyāb, Badr Šāker. (2005/1384SH). *Dīvān*. 2nd Vol. Beirūt: Dār al-'awdat.

Al-zāvī, Ahmad Arafāt. (2005/1384SH). *Kārkard-e Sonnat dar še'r-e mo'āser-e arab (Heritage Application in the Contemporary Arabic Poetry)*. Tr. by Seyyed Hossein Seyyedī. Mašhad: Ferdowsī University.

Frazer, James. (2007/1386SH). *Šāxe-ye zarrīn (The Golden Bough)*. Tr. by Kāzem Fīrūzmand. Tehrān: Āgāh.

Enjil-e 'Isā Masīh: Tarjeme-ye Tafsīrī (Gospel of Jesus Christ: Interpreting translation). (1978/1357SH). Tehrān: agency of Interpreting translation of Holy book.

Gray, John. (1999/1378SH). *Asātīr-e xāvar-e nazdīk (Near eastern mythology)*. Tr. by Mohammad Hossein Bājelān Farroxī. Tehrān: Asātīr.

Grimal, Pierre. (1999/1378SH). *Farhang-e asātīr-e yūnān va rūm (Dictionary of Greek and Roman mythology)*. Tr. by Ahmad Behmanesh. 2 Vols. Tehrān: Amīrkabīr.

Halāwī, Yūsof. (1994/1373SH). *Myth in Contemporary Arabic Poetry*. Beirut: Dār al-ādāb.

Hasanpūr Ālāštī, Hossein & Morād Esmā'īlī. (2009/1388SH). "Tahlīl-e ostūre-hā dar aš'ār-e Sīyāvaš Kasrāeī". *Adab-pazūhī*. No. 9. Pp. 89-106.

Hemilton, Edith. (1997/1376SH). *Seyrī dar asātīr-e yūnān va rūm (A Garlic in Greek and Rome mythology)*. Tr. by Abdolhossein Šarīfīyān. Tehrān: Asātīr.

Horr-e Āmelī, Mohammad ebn-e Hasan. (1988/1409AH). *Vasāyel Aal-š'a*. 3rd Vol. Qom: Āl al-bayt.

Jabr Ša's, Ahmad. (2002/1381SH). *Myth in Contemporary Palestinian Poetry*. Palestīne: Maktabat Al-qādesīyat Lelnašr va Al-towzī'.

Al-Maqāleh, Abdolazīz. (1983/1362SH). *Full Set*. Beirut: Dār al-'awdat.

Rajāeī, Najme. (2002/1381SH). *Ostūre-hā-ye rahāeī*. Mašhad: Ferdowsī University.

Razūq, As'ad (1959/1338SH). *Myth in Contemporary Poetry*. Beirut: Dār al-hamrā.

Safāeī, Alī & Alīrezā Qāsemī. (2015/1394SH). "Tahlīl-e Tatbīqī-ye Še'r-e Mard-e Maslūb-e Ahmad Šāmlū va Al-masīh Ba'd al-Salb-e Badr Šāker al-sayyāb". *Fasl-nāme-ye Pazūheš-hā-ye Adabīyāt-e Tatbīqī*. No. 6. Pp. 71-98.

Salīmī, Alī & Peymān Sālehī. (2011/1390SH). "Barresī-ye tatbīqī-ye ostūre-ye Sandbād dar še'r-e Badr Šāker al-sayyāb va Xalīl Hāvī". *Zabān va Adabīyāt-e Arabī*. No. 4. Pp. 77-93.

Šafī'ī Kadkanī, Mohammad Rezā. (2001/1380SH). *Še'r-e mo'aser-e arab*. Tehrān: Soxan.

Tasūjī, Abdollatīf. (2016/1395SH). *Hezār-o yek šab*. 3rd Vol. Tehrān: Ātīsā.

Zeydān, Jorj. (2000/1379SH). *Tārīx-e Tamaddon-e eslām (History of Islamic Civilization)*. Tr. by Alī Javāherkalām. Tehrān: Amīrkabīr.